

... درایوان صحبت از سیاست بود. عمومی بزرگ داشت صحبت می کرد. به نظر او هیتلر بزرگ ترین آدمی بود که تا این لحظه در تاریخ بشریت ظاهر شده بود. البته ناپلئون هم جای خود را داشت، ولی هیتلر، هیتلر خیلی بزرگ بود. هیتلر بود که گفته بود ایرانی ها پسرعموهای ما هستند. انگلیسی ها کی بودند؟ انگلیسی ها بزرگترین پدرسوخته های تاریخ بودند. پدروندی ها را درآورده بودند و هنوز هم داشتند درمی آوردند. پدر ما را هم درآورده بودند. همین طور پدر چینی ها و پدر آفریقایی ها را، البته آفریقایی ها یک کم حقشان بود، چون یک کم وحشی بودند، نه یک کم بلکه خیلی وحشی بودند و بالاخره یکی باید متمدنشان می کرد. ولی چرا انگلیسی های پدرسگ متمدنشان بکنند؟ آلمانی ها این کار را بکنند. دای جان صبری گفت: « ولی جناب آقای محمدی، هیتلر نژادپرست بود. غافلید که چقدر آدم کشت؟ »

عمومیم با عصبانیت گفت: « چی می گوید آقا جان من. چنگ جنگ است دیگر، وسط دعوا که حلوا خیر نمی کنند خوب آدم می کشند دیگر، یعنی چه؟ »

دایی جان صبری گفت: « ولی قربان توجه بفرمایید که عده زیادی را تواردوگاه ها کشت.»

عمومیم از عصبانیت به مرحله جنون رسیده بود. گفت: « خوب کشت که کشت. چرا نکشد. عجیب است آقا، مگر شما فکر می کنید انگلیسی ها نمی کشند؟ جنابعالی کتاب دلیران تنگستانی را خواندید؟ نخواندید که، بفرمایید بخوانید، ببینید چه فجایعی می کردند آقا، انگشت تمام صنعت کارای هندی رو می بریدند که نتوانند کار کنند. یعنی چه؟ »

دایی جان صبری گفت: « آقای محمدی من که نمی خواهم بگویم انگلیسی ها خوبند، آلمانها بدند.»

« آقا جان پس چی می خواهید بفرمایید؟ »

« می خواهم بگویم که این ها همه شان سرورته یک کرباسند. تا زورشان برسد به مردم دنیا زور می گویند، فرقی نمی کند که آلمانی باشند، آمریکایی باشند، روسی باشند، انگلیسی باشند...»

عمومیم لندلند کرد. واقعاً متاثر بود که حرفش را نمی فهمیدند. با عصبانیت گفت: « آقا جان من، آمریکا چیه؟ آمریکایی کیه؟ اینها همان انگلیسی ها هستند دیگر، فرقی با هم ندارند.»

دایی گفت: « اتفاقاً فرق دارند، البته همه شان انگلیسی حرف می زنند، همه شان هم لنگ درازند، ولی خیلی باهم فرق دارند، آنها پولدارترند، کشورشان بزرگ تراست، خیلی ثروتمندند، حالا دیگر، آقا من فکر می کنم دور دور آنها باشد. »
عمومی بزرگم گفت: « نخیر آقا. تا آمریکاییها بیایند درسیاست داری و جهان داری ریش و سیل درآورند هفت نسل از مردم دنیا گذشته است. یک قدرت حقیقی در دنیا وجود دارد و آن انگلستان است، البته آمریکاییها جنسشان خوب است، علاوه بر آن ثروتمندند، گدا نیستند مثل این بلشویک ها که خر را با آخور می خورند و مرده را با گور. »

برگرفته از رمان « سگ و زمستان بلند، نوشته شهرنوش پارسا پور».